

کنند چنانکه گفته اند هر صرع از دل برود و هر که از پند
برفت از مصیبت محو تو که توانی سر نه هر دم طعام
نار کند تا نمانی پس از صرع دوم بهتر از اول است
از صرع اول مشهور است که الفکلی لطف آن است که
عنا: حبل الیضاع و این لفظ به معنی است تو اندک و نفس
عطفه باشد بر جمله صرعان و این است که در صرع
صرع ثانی است سابق است بر صرع اول و دلیل بر
بزرگتر مفهومی است که صرع اولان و ثانی است
باشد از برای بیان حال است که بعضی صرعان صرعان
و عرف صرع عبارت از توفیق حال در روح صرع او
اگر صرع شود بیشتر از آنکه گویند نفس است معنی در است اگر
توفیق کنند نگاه مراد از وی است است و لیکن
تعلق او ببدن تعلق بدیوی و توفیق است و طلاق روح
باعتبار توفیق است و است عالم توفیق است حواره را گویند
و حال صرعان حال صرع است و تلفظ است بر زبان شانه

اربع

از است معنای جوایی یعنی متعلق است بر نفس صرع
حصول است بر بعضی از صرع و صرع شیه جوزان
و این لفظ قطعه است بر آن آله است متعلق بر نظام صرع
شیه باز در آن کودک الا معظم از الهام است بر آن
انفعال است به نظام ارشاد است بر آن است بر سر
نفس مثل شیه حواره است اگر و را باشد گذار می از
شیه باز در آن جوایی بر در حال است بر صرع است
بر شیه حورن و اگر از شیه باز در آن باز است بر نفس
طفره صرع است که توان از آن جدا کنی که جدا کرد و دلیل
توفیق طعام و نیای دنی: بر عرض بر خویش است حورنی
بلکه او که خود که خویش است که است: تا که از آنکه است
بلکه است حورن قررت که منع از هوا و هوای است
او با زو با و مراد است او است مشهور بلکه مجرم کردن
او جان شیه پس فقره کرد آن است بر لای روی است
معارض هوا و جان در آن توفیق است آن است که از آن

Copyrighted by King Fahd University